

از دانشمند محترم:

جناب آقای مطهری

## توحید و تکامل

چنین مناسب می بیند که در دنباله تحقیقاتی که تحت عنوان «اصالت روح» و عنوان «قرآن و مسئله ای از حیات» در نشریه سالانه و نشریه سه ماهه اول مکتب تشیع بعمل آمد، در اینجامسئله «توحید و تکامل» راطرح نماید؛ و چنین می پندارد که این بحث متمم و مکمل بخشهای گذشته خواهد بود.

برای آنکه خواننده محترم کاملاً مقصود و هدف اینمقاله را در یابد لازم است مطالب آن دو مقاله را در نظر داشته باشد، و مدار اینجا برای اینکه خواننده محترم اجمالاً حضور ذهن پیدا کند؛ بطور خلاصه و فشرده به نتیجه آن دو مقاله اشاره میکنیم:

در مقاله اصالت روح، اینمطلب را بیان کردیم که: حیات و زندگی حقیقتی است که در شرائط معین و مخصوصی باماده توأم میشود، ولی نه

باین معنی که بین ماده و حیات «ثنویت» و دوگانگی حکمفرما باشد؛ و دو حقیقت بایکدیگر جفت و یار یکدیگر بشوند؛ بلکه باین معنی که ماده و حیات دو درجه از یک هستی بشمار میروند، و هر درجه‌ای خاصیتی مخصوص بخود دارد. ماده در شرایط مخصوصی و در مراحل ترقی و تکامل خویش، تبدیل بحیات و زندگی میشود، از نوع تبدیل شدن هر ناقص بکاملتر از خود، و وجود ناقص ماده بیجان تبدیل بو وجود کامل جاندار میشود، حیات و زندگی مخلوق و معلول و اثر ماده بیجان نیست، بلکه کمال و فعلیتی است که با و افزوده میشود، ماده در ذات خود و اوجد حیات و زندگی نیست که آن را از خود بروز و ظهور دهد، بلکه فاقد آنست، استعداد و خاصیتی که در ماده برای حیات و زندگی هست، خاصیت قبول و پذیرش است که در شرایط معین پیدامیشود، نه خاصیت ایجاد و دهندگی. و عبارت دیگر: ماده میتواند در شرایط خاصی حیات و زندگی را بپذیرد ولی نمیتواند حیات و زندگی را ایجاد کند و بدهد، این نظامی که اکنون در مورد جانداران می بینیم، از آن جهت که بماده بستگی دارد، نظام قبول و پذیرش است و از آن جهت که بافتی بالاتر وابستگی دارد، نظام خلق و ایجاد و تکوین است.

و گفتیم که علم بیش از پیش ثابت کرده که حیات در ماده تغییراتی میدهد، و در آن تصرف میکند، و بر آن حکومت مینماید و آن را تابع مقررات خود قرار میدهد؛ و اگر حیات و زندگی، مخلوق و اثر و ایجاد شده ماده میبود، ممکن نبود که بتواند در علت و مبداء خود اثر کند و مقرراتی بالاتر و حاکم بر مقررات ماده بیجان داشته باشد. در آن مقاله

گفتیم که دانشمندان زیست‌شناس و روان‌شناس، بدون آنکه مقصود و هدفشان جستجوی اصالت‌حیات باشد، در تحقیقات خود قهراً بستاچی رسیده‌اند که اصالت‌حیات را انبیا می‌کند؛ و حتی نظریه «انتخاب طبیعی» که در نظر بیشتر صاحب‌نظران، جنبه مادی دارد، از نظری عمیق‌تر، حکومت و اصالت‌حیات را نتیجه می‌دهد.

در مقاله «قرآن و مسئله‌ای از حیات» موضوع نحوه رابطه حیات با ماوراء الطبیعه و اراده خداوند مورد مطالعه قرار گرفت؛ و منطق عجیبی که از مختصات قرآن کریم است بیان شد. در آن مقاله مخصوصاً روی دو نکته تکیه کردیم:

یکی اینکه در دنیا یک فکر غلط یهودی در معنای خلقت و آفرینش پیدا شده که همیشه خلقت را با «آن» مربوط می‌کند، یعنی هر وقت که می‌خواهد موضوع مخلوق بودن جهان یا مخلوق بودن حیات را تصور کند، اینطور فکر می‌کند که در کدام «آن» از کتم‌عدم بوجرد آمده و چه وقت شروع شده؟

در آنجا گفتیم در منطقی که قرآن کریم مبدع آنست، موضوع «آن» هیچ‌وجه دخالت ندارد.

نکته دیگر که در آن مقاله گفته شد و بمنزله اساس و ریشه نکته اول محسوب میشود، این بود که طرز فکر گروه بیشماری از مردم در مسئله توحید و خداشناسی اینست که می‌خواهند از طریق منفی خدا را بشناسند؛ نه از طریق مثبت، می‌خواهند خدا را در میان مجهولات خود جستجو کنند، نه در میان معلومات خود، هر جا که در توجیه علت

يك حادثه در ماندند و بر آنها مجهول ماند؛ پای خدارا بمیان میکشند، و از همین جهت است که در مسئله مخلوق بودن حیات و جهان بیشتر به «آن» اول پیدایش حیات یا جهان اهمیت میدهند، زیرا آغاز حیات و آغاز جهان بیش از هر چیز دیگر در نظر آنها مجهول و ناشناخته بوده است.

آن فکر یهودی از یکطرف، و این فکر منفی از طرف دیگر، سبب شده که مسئله توحید از طرفی با موضوع «آن» و از طرف دیگر با «علل نشناخته حوادث» وابستگی پیدا کند؛ زیرا واضح است که نتیجه این دو وابستگی اینست که: اگر موضوع «آن» خلقت حیات یا جهان مورد شک و تردید واقع شود، و یا «علل نشناخته حوادث» تدریجاً شناخته شود مسئله توحید و خدا شناسی هم تدریجاً مورد تردید و انکار واقع شود در مقاله «قرآن و مسئله ای از حیات» روشن کردیم که يك نمونه از اعجاز این کتاب کریم اینست که در آن اثری از آن فکر یهودی و یا از آن فکر منفی یافت نمیشود، با اینکه در تاریخ فکر بشری این دو انحراف فلج کننده بقدری شایع است که جز یکعده معدود که آنها هم از مشرب قرآن سیراب شده اند، کسی از آن رهائی نیافته است.

يك نظر دقیق بتاریخ فکری فلاسفه قبل از اسلام و اکثریت متکلمین اسلامی و قاطبه حکماء دوره جدید اروپا، اینمطلب را روشن میکند. بطور تحقیق باید گفت: قرآن یگانه معلم توحیدی است که خدارا در نظام موجود و مشهود و در جریان علل و معلولات و سنن جاری آفرینش نه در آغاز کار، و از طریق مثبت و معلوم، نه از طریق منفی و علل نشناخته

به بشر معرفی میکند .

این بود فشرده آنچه در آن دو مقاله تحقیق شد و لازم است بر هر کس که جوینده و خواهان درک این معانی است اینها را بدین خود بسپارد . اکنون میتوانیم بشرح مطلبی را که تحت عنوان « توحید و تکامل » در نظر گرفته ایم پردازیم: البته مادر اینجانه میخواستیم مستقلا وارد مبحث توحید بشویم ، و مجموع ادله توحید را که در کتب کلامی و فلسفی ذکر شده ، با توجه با آنچه در اطراف آنها گفته شده ، و یا میتوان گفت ذکر کنیم . زیرا هر چند که این مبحث فصل دلیلی است و همه کس بحسب طبع ، علاقه فراوانی دارد که از مجموع آنچه در این زمینه گفته شده ، اطلاع پیدا کنند و بهیند طرز بیان کتب آسمانی در این موضوع چیست ؟ و طرز بیان فلاسفه یا متکلمین چگونه است ؟ و بهیند شرقی ها در این زمینه چه جور فکر کرده اند و غربی ها چه جور ؟ ولی ما بمناسبت رشته سخنی که فعلا در دست گرفته ایم ، نمیتوانیم مستقلا وارد این فصل بشویم و شاید این توفیق حاصل شد که بعد از پایان این رشته سخن ؛ این مطلب را بعنوان فصل مستقلی ذکر کنیم . وهم نمیخواستیم مستقلا وارد مبحث تکامل جانداران بشویم . و مرتکب همان اشتباهی بشویم که دیگران شده اند و گروهی بعنوان حمایت از حریم توحید در مقام رد و نقض اصول و قوانین تکامل را بر آمده اند و گروه دیگر که در مسائل فلسفی مادی فکر میکرده اند بعنوان حربه ای علیه نظریه وجود خالق ، حتی اصول غیر مسلم تکامل را بزور هو و جنجال ، مسلم و قطعی فرض کرده اند و جارو جنجال راه انداخته اند ، زیرا بحث و تحقیق در این امر نه مربوط باین دسته است ، و نه

بآندسته، فقط علماء فن که عمر خود را صرف مطالعه و تحقیق در این مسئله کرده و با متود علمی صحیح وارد شده اند، میتوانند کم و بیش تا آنجا که شعله لرزان علم توانسته نشان بدهد؛ اظهار نظر بکنند.

در عصر ما از نظر علمی مسئله تکامل انواع، امری مسلم شناخته شده. گویانکه موضوع «تکامل تد ریجی» که فلاسفه قدیم یونان آنرا عنوان کرده بودند و لا مارک و دارون خواسته بودند؛ با دلائل علمی آنرا اثبات کنند، و کاسه از آتش گرمترها بسراغ پیدا کردن اجداد اسبها و اجداد آدمها رفته بودند، و حتی مسلم گرفته بودند که انسان از نسل میمون است، از زمین رفته و بجای آن اصل «تکامل دفعی» آمده است. بهر حال بحث و تحقیق در این مسئله بر عهده علماء زیست شناسی است طرفداران فلسفه الهی یا فلسفه مادی میبایست آنچه را که علم بیان میکند به بینند با اصول فلسفی که آنها در دست دارند و از آن پیروی میکنند تطبیق میکنند یا تطبیق نمیکنند.

بالجمله در این مقاله نه مستقلاً بحث توحید مطرح است و نه بحث تکامل، آنچه مطرح است که متمم و مکمل بحثهای گذشته است، مسئله «رابطه توحید و تکامل» است. یعنی میخواهیم به بینیم که آیا این دو فکر یکدیگر را طرد میکنند یا تأیید؟ مثلاً اگر کسی با دلائل عقلی معتقد باصل توحید شد، لازمه اش اینست که منکر اصل تکامل جانداران و اشتقاق انواع بشود و اگر قائل با اشتقاق انواع بشود بعقیده توحیدش خلل وارد میآورد یا نه؟ و همچنین اگر کسی اصل تکامل انواع را پذیرفت و بر او مسلم شد که انواع جانداران بنحوی از انحاء، از یکدیگر

مشتق شده اند، لازمه اش اینست که پشت پا باصل فهم توحیدزند و یکباره تابع عقیده مادی بشود یا نه؟ اینست منظور اصلی اینمقاله. و آنچه از ادله توحید و یا از اصول تکامل بیان میشود، همه برای بیان اینمطلب است. بعقیده ما اینمطلب است که بی نهایت ضرورت دارد، مورد بحث و تحقیق قرار گیرد؛ و بدر جاتی از بحث مستقل در توحید و یا بحث مستقل در تکامل ضروری تر است. زیرا نظیر آن فکر غلط منفی و آن فکر غلط یهودی که در مقاله فرآن و مسئله ای از حیات بیان شد، یک جریان غلط فکری دیگر که سخت در دنیا شیوع پیدا کرده موجود است و آن عبارت است از نظریه «تضاد توحید و تکامل».

با کمال تعجب در تاریخ علم زیست شناسی و در تاریخ عمومی علوم در دوره جدید میخوانیم که این تضاد در فکر عموم و حداقل، اکثریت قریب با تفاق دانشمندان موجود بوده است و از اینرو ابهام و انحراف عجیبی بوجود آمده. متأسفانه دخالت کسانی که با اصطلاح مدافع مکتب توحید بوده اند، از دخالت هادیین و ما تریالیست‌ها در ایجاد این ابهام و انحراف کمتر نبوده است.

بنا بر این ماناچاریم در ضمن، آن جریان فکری را نیز مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم چرا عموماً در جریان فکری جدید بنظریه تکامل جنبه ماتریالیستی و ضد الوهیت داده شده؟ چرا هر دو حریف جنبه ضد خدائی نظریه تکامل را مسلم گرفته‌اند؟ چرا توحید و خدا-شناسی و قبول اصل «خلقت» مرادف با قبول نظریه اثبات انواع شناخته شده؟ آیا منطقیماً تضاد بین فکر توحید و فکر تکامل موجود است

و یاعات و یا علل خاصی موجب شده که تصور تضاد بین این دو فکر بوجود آید؟

اینجانب در ضمن مطالعه آثار و کلمات و کتابهای دانشمندان در این زمینه، همیشه سعی داشته است از فحوای لابلای کلمات آنها ریشه فکر آنها را بدست آورد و بفهمد چه چیزی موجب شده که فلان دانشمند آنجا که با استنباط فلسفی میپردازد، بیک طرز مخصوص وارد و خارج شود؟ چه اصول موضوعه‌ای را در ذهن خود مسلم گرفته بوده و بعد وارد اظهار نظر شده؟ علت عمده اختلاف نظرهای فلسفی همیشه اینست که هر کسی یک سلسله اصول موضوعه‌ای را پیش خود مسلم فرض میکند، و چنین می‌پندارد که حتماً باید چنین اصل یا اصولی را مسلم و مفروض گرفت و حتماً در نظر دیگران هم همان اصول موضوعه مسلم و مفروض است، در صورتیکه آن اصل یا اصول موضوعه جزیک انحراف و مغالطه بیش نیست.

آنچه اینجانب از فحوای لابلای کلمات دانشمندان در این زمینه بدست آورده اینست که: آنچه باعث پیدایش تصور تضاد بین فکر توحید و فکر تکامل شده، در درجه اول همانا شیوع عجیب آنفکر یهودی و آنفکر دیگر منفی است که ریشه آن محسوب میشود. اگر بطور دقیق بکتاب تاریخ علوم و یا بکتاب زیست شناسی مراجعه کنیم و یا بکتاب فلسفی که بعنوان حمایت از حریم توحید در رد نظریه تکامل نوشته شده و یا بعنوان حمایت از مکتب ماتریالیسم از آن دفاع شده، رجوع کنیم، شبیح و سایه آنفکر یهودی را در همه جا میبینیم.



البته برای بسیاری از افراد که باحسن ظن بیشتری بفلسفه اروپا مینگرند، قطعاً قابل تحمل نیست که اعلام يك انحراف عظیم فکری را از زبان اینمقاله و نویسنده اینمقاله که طبعاً در مقابل آنهمه ابهت‌ها و جلالت و عظمت‌های رسائی ندارد بشنوند، **ولکن الحق احق ان يتبع** حقیقت و ابهت و شکوه حقیقت بالاتر و عظیم‌تر از همه اینهاست.

لازم است خواننده محترم را با خود سیردهم و بعنوان نمونه، جمله‌هایی نقل کنم تا درست دستگیر شود که شیخ آنفکر یهودی چگونه در کلمات و افکار کسانی که وارد این بحث شده‌اند پیدا است.

نخست بد نیست که خواننده محترم متذکر باشد که: مدت‌ها بوده که دانشمندان روی این جهت بحث می‌کرده‌اند که: آیا يك موجود زنده با اعضا و جوارحی که دارد از اول با همین شکل و همه این اعضا در تخم زن و یا در سلول نطفه مردم موجود است، منتها ریز و کوچک، و بعدها آن اعضا هر يك بفرخور خود رشد و نمو می‌کند؛ و یا آنکه ماده ای که مبدأ وجود يك موجود زنده میشود، از اول بسیط و يك نواخت است و بعد آن ماده يك نواخت و بسیط قسمت قسمت میشود و بصورت اعضا و جوارح گوناگون در می‌آید! موجب تعجب خواهد بود اگر گفته شود: در عصر جدید - و نه در قرون وسطی - قریب دو قرن اکثریت دانشمندان تابع عقیده اول بوده‌اند. خواننده محترم میدانند: یکی از شاهکارهای حیرت آور خلقت همین است که از ماده ای بسیط و يك نواخت و دارای شکلی ساده، موجودی متنوع دارای عضوهای مختلف و گوناگون پیدا میشود، و بهترین شاهد و گواه بر وجود هدایتی ربوبی و تسخیری الهی، همین

تنوعات و تشکلات است که يك موجود از سادگی به تنوع و از بساطت بترکب می‌رود. در قرآن کریم می‌فرماید: **هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء** او است که هر طور بخواهد بشما در رحم‌ها شکلها و صورتهای مختلف می‌دهد و بقول سعدی:

دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است بر آب صورتگری  
در عین حال عدد زیادی از دانشمندان جهان در قرن هفدهم، بدون آنکه تجربه یا دلیل علمی داشته باشند، تئوری «تشکیل قبلی» را بوجود آوردند و مدعی شدند که: از آغاز خلقت نوع انسان، همه افراد با اعضا و جوارح تام و تمام آفریده شده‌اند، منتها خیلی ریز و ذره‌ای می‌باشند و در نطفه انسان اول بوده اند و نسل بنسل منتقل میشوند و در هر نسلی يك طبقه ظهور و بروز و رشد میکنند.

«پی‌یرزوسو» در تاریخ علوم صفحه ۳۸۸ می‌گوید:

«و یلیام‌ها روی در سال ۱۶۵۱ اظهار کرده بود که: هر موجودی از يك تخم تولید میشود؛ و برای امتحان موضوع ماده گوزنپائی را که در بارک و بندرسور وجود داشتند؛ در فواصل معین مورد تشریح قرارداد. در نتیجه توانست چنین گوزن را؛ در مراحل مختلف رشد و نمو آن؛ مورد امتحان قرار دهد. چند سال بعد از آن؛ در سال ۱۶۷۲ دانشمند هلندی رگینه - دوگراف بهمین ترتیب؛ يك سلسله خرگوش را قربانی کرد؛ خیال میکرد که از تخم پستانداران را یافته است. و مالبیچی که در ۱۶۸۹ تخم مرغ را قبل از اینکه مرغ روی آن بنشیند؛ مورد مطالعه قرار -

داده بود؛ اظهار میداشت که حتی شکل جوجه را نیز در آن دیده است. اینکارها مبدأ عزیمت تئوری خارق العاده «تشکیل قبلی» موجودات زنده بود. آنگاه از این موضوع چنین نتیجه گرفتند که چون این تخم قبل از عمل لقاح شامل یک موجود کاملی است که برای رشد آماده است؛ پس این موجود باید خود شامل تخمهایی باشد که در هر یک از آن تخمها موجود کاملی وجود داشته باشد؛ و موجودات مزبور نیز از نوتخمهایی شامل موجودات دیگر دارند و قس علیهنما... «اسو امر دام» از اینجا نتیجه گرفت که بنابر این در جسم «حواء» طبقه طبقه تخمهای مر بوط بانسانهای آینده وجود داشته است. اما صدای مخالفی در این هنگام بلند شد و آن صدا از لیونیهوک بود که در سال ۱۶۷۹ موفقی با کشف اسپرماتوز و تیدیا تخم زر گردید. وی فریاد کشید: چیزی که شامل موجود قبلی و ساخته و پرداخته است؛ تخم نمیباشد بلکه اسپرماتوز و تیداست. فرانسوادوپلانتاد منشی آکادمی علوم مون پلیه اظهار داشت دلیل این موضوع اینست که: من دو زیر میکروسکوپ یک اسپرماتوزوئید را امتحان کرده؛ دیدم که یک آدم کوچک و کامل از داخل آن بیرون آمد.

بعد پی بر روسو اینطور بسختان خود ادامه میدهد:

«آیا اینمطالب را باور کردند؟! بلی حیات شنا سان  
 باین شوخیهای پی معنا و شجاعانه ایمان آوردند؛ و بجهت

بسیار شدیدی شروع شد که آیا اساس بشریت در داخل تخم حوا وجود داشته است یا در داخل اسپرما توم - زوئید آدم».

بعد پی بر روسو مخالفت یکی دو نفر از دانشمندان را با تئوری تشکیل قبلی ذکر میکنند و سپس میگویند:

«با اینحال تئوری تشکیل قبلی که بواسطه دانشمندان بزرگی از قبیل هالروشارل بونه ستوده شده بود؛ تقریباً غالب دانشمندان بزرگ راهوا خواه خود کرده بود؛ و حتی کوویه (دانشمند بزرگ زیست-شناس نیمه دوم قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم) هم نیز بعدها خود را از پیروان آن دانست».

«پی بر روسو» علت اینکه دانشمندان زیادی باین تئوری پی دلیل وبی معنا گرویدند ذکر نمیکنند، همینقدر میگوید: حیات شناسان باین شوخیهای بی معنا ایمان آوردند. اما نمیگویند چرا و بچه علت؟ مخصوصاً این نکته جالب توجه است که در این مورد خیال آنقدر قوت داشته که یکی مدعی میشود: من شکل جوچه را در تخم مرغی که هنوز مرغ روی آن ننشسته است دیده ام! و دیگری مدعی میشود در زیر میکروسکوپ یک اسپرما توم زوئید را امتحان کرده، دیدم که یک آدم کوچک و کامل از داخل آن بیرون آمد!!!.

بعقیده ماعلت این فرض صرفاً توجیه امر خلقت است و خواسته اند از این راه ثابت کنند که هر موجود زنده ای مخلوق پروردگار است. خوب حالا چرا برای اثبات این مدعا اینطور فرض کرده اند که هر انسان بلکه هر حیوانی از روز اولی که جنین او بوجود آمده، او هم تام و

تمام بصورت ذره بسیار کوچک موجود بوده؟ این دیگر اثر سایه آن فکر یهودی است که بر اذهان حکومت میکرده و بدون آنکه خودشان توجه داشته باشند، طرز تفکر مخصوص بآنها داده بوده است.

حالا چه قدر فرق است بین این طرز تفکر و آن طرز تفکری که آنگاه که میخواهد خالقیت خداوند را نشان بدهد میگوید: خداست که ماده بی شکل و بی رنگ و ساده و یکنواخت را در ظرف رحم تدریجاً صورتها و شکلها میدهد. هو الذی یصور کم فی الارحام کیف یشاء.

نمونه دیگر: معمولاً در کتب زیست شناسی یادار کتب با اصطلاح فلسفی و حتی در کتب کلاسیک وقتی که وارد مسئله منشأ زندگی میشوند که چگونه و بچه کیفیت در روی زمین بیداشد، فرضیه‌هایی - که هیچکدام از نظر علمی هنوز تأیید نشده - ذکر می‌کنند؛ و اگر توجه کنید می‌بینید که نام یکی از آن فرضیه‌ها را «فرضیه خلقت» می‌گذارند و آن فرضیه این است که هر نوعی از موجودات از اول تام و تمام و بدون سابقه و مقدمه آفریده شده‌اند. قهراً معنای این تعبیر اینست که اگر سایر فرضیه‌ها صحیح باشد، پس خلقتی در کار نیست. حالا باید پرسید که چه چیزی موجب شده که اگر بیدایش موجودات زنده دفعی و بدون مقدمه بود، پس خلقت تحقق پیدا کرده، و اگر آنطور نبود، خلقت و آفرینشی تحقق پیدا نکرده است؟ چه چیز موجب شده که مفهوم خلقت اینطور در فکر نویسندگان آن کتب محدود بشکل خاص بشود؟ آیا جز از راه حکومت آنفیکر غلط یهودی توجیه دیگری هست؟

در کتاب فرضیه‌های تکامل صفحه ۹ فصلی را بعنوان منشأ زندگی

اختصاص میدهد و بعد از مقدمه‌ای میگوید: «اکنون میپردازیم بدگر فرضیه‌هایی که قابل توجه بوده و زمانی مورد قبول مردم بودند». بعد بدگر چند فرضیه میپردازد، از قبیل فرضیه‌ای که زنده‌اول از یکی از سیارات اتفاقاً بزمین آمده؛ و فرضیه تولید خود بخود؛ و فرضیه موجودات آتشین ولی فرضیه اولی که ذکر میکند بآن نام فرضیه خلقت میدهد. و تلویحاً میخواهد بگوید: اگر جاندارها خود بخود، یعنی از ماده بیجان تولید شده باشند، پس خلقتی در کار نبود. و یا اگر مبدأ اصلی جاندارها از یکی از سیارات دیگر آمده است پس جانداران زمین مخلوق نیستند و تنها وقتی میتوان گفت که جانداران روی زمین مخلوق خداوند هستند که هیچیک از امور مزبور واقع نشده باشد و ابتدا با ساکن و بلا مقدمه جانداران پدید آمده باشند!!! و اساساً خلقت در مغز کوچک نویسنده آن کتاب نمیتوانسته معنایی جز آن داشته باشد.

**نمونه دیگر:** آنطوریکه تاریخ علم زیست‌شناسی نشان میدهد کوویه دانشمند بزرگ زیست‌شناس اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم که نفوذ علمی عجیبی در میان معاصرین خود داشته، منکر تغییر شکل تدریجی موجودات زنده بوده، و از طرفی چون مطالعات دانشمندان در باره فسیلهایشان میداده که حیوانات در ادوار مختلف همیشه یک شکل و یکسان نبوده اند، کوویه فرضیه‌ای را پیشنهاد کرده و از آن دفاع کرده و آن فرضیه این بود که معتقد شد بیک رشته انقلابات و سوانح ارضی و گفت انواعی که در ادوار مختلف

زمین شناسی میز بسته اند، در نتیجه یک سلسله سوانح و بلایای عمومی نبود می شده اند، و در تعقیب آن خداوند ساکنین جدیدی (والبته کاملتر از دسته قبلی) برای جهان خلق می کرده است.

در شماره آذر ماه ۱۳۳۸ مجله سخن چاپ تهران، در مقاله ای بقلم یکی از فضلاء تهران که مجموع سخنرانی مشارالیه است در انجمن صدمین سال انتشار کتاب بنیاد انواع، می نویسد:

« کوویه از مقایسه فسیلهای جانداران گذشته بکمال تدریجی آنها در طی ادوار معرفه الارضی توجه یافته است؛ و بعلاوه باین نکته نیز پی برده که جانوران هر دوره ای در اصول ساختمانی بدن؛ با جانوران دوره های قبل شباهت داشته اند؛ ولی چون به ثبوت انواع و امحاء مکرر آنها معتقد بوده است، برای توجیه نظر خود، فرض « طرح خلقت » را بمیان کشیده است. کوویه در طرح خلقت چنین ادعا کرده است که: در خلقت موجودات زنده طرحی کلی وجود دارد که در هر بار خلقت مجددمواره در نظر گرفته میشود و علت شباهت اساسی میان جانداران دوره های مختلف وجود چنین طرحی است. »

در جاهای دیگر غیر از این مقاله نیز هر گاه خواسته اند، نظریه کوویه را در انفصال موجودات هر دوره ای از دوره دیگر نقل کنند،

نام آن را خلقت‌های متوالی گذاشته اند؛ و البته این نامی بوده که خود «کوویه» روی نظریه خود گذاشته است. و اینجا است که میبایست از خود کوویه‌ویا لااقل از پیروان او پرسید: چه علت و موجبی در کار بوده که شما چنین فکر میکرده‌اید که فقط در اینصورت و باین شکل یعنی در صورت عدم رابطه نسلی جانداران و انفصال آنها از یکدیگر میتوان دم از معنای خلقت زد و در غیر اینصورت خلقت معنای مفهومی ندارد؟!

**نمونه دیگر:** در تاریخ علوم صفحه ۷۰۱ مینویسد:

«هنگامیکه پیروان داروین بعقیده خود مسئله

مبدأ انسان و حیوانات را حل کردند، چون برای

قدرت دانش خود حدودی قائل نبودند، بلافاصله

مسئله دیگری را مورد حمله قرار دادند که طبیعی‌دان

آلمانی «امیل دو بواریمون» (۱۸۹۶ - ۱۸۱۸)

جا نشین ژان مولر، در خطابه مشهور خود؛ بسال

۱۸۸۰ در آکادمی علوم برلن، آنرا از جمله هفت

مشکل اساسی جهان دانسته بود: **مسئله پیدایش**

**حیات.** اینموضوع فی الواقع اشکالات بزرگی

داشت، زیرا اگر مسئله آفرینش کتاب مقدس و

عقاید کوویه را دایره بر اینکه قدرت خداوندی ماده زنده

را از عدم بوجود آورده کنار بگذاریم؛ باید چنین قبول

کنیم که این ماده زنده خود بخود بوجود آمده است،

بعبارت دیگر مجبور هستیم دست خود را بسوی مسئله

تولید خود بخود موجودات زنده دراز کنیم، همان فرضی



که پاستور بنام دانش تجربی آن را محکوم بقنا دانست.»

سپس مشارالیه فرضیه ای را که مادیین در باب پیدایش حیات پیشنهاد کردند و مورد شناخته شد ذکر میکند، آنگاه اینطور بگفته خود ادامه میدهد:

«باید اعتراف کنیم که از آن زمان به بعد این مسئله ترقی شایانی نکرده است، همواره این موضوع مطرح است که چگونه صدها و هزارها آتوم از کربون و هیدروژن و آزت و اکسیژن توانسته اند بایکدیگر مجتمع شده، یک ملکول از ماده زنده را تشکیل دهند. . . . در هر حال احتمال پیدایش یک سلول، مسئله ای است که با تصادف مطلق سروکار دارد، و این تصادف آنقدر خارق العاده است که جز معجزه، هیچ نامی نمیتوان بر آن گذاشت پس آیا باید بحکم اجبار بر آفرینش خداوندی متکی شویم؟ چون علم مثبت، نه آفرینش میدهد و نه تولید خود بخود بنا بر این باقی میماند اینکه تصور کنیم: زمین عیناً مانند آبگوشت میکربها عمل کرد. بسیار خوب اما تخم حیات برای این کشت از کجا آمده؟....»

این گفته‌های این دانشمند بزرگ پی‌یر سوورا که مدعی است بر دانش جهان از قدیم الایام تا عصر حاضر احاطه دارد، یک بار دیگر بخوانید و از فحوای سخن وی طرز تصور او را در مفهوم آفرینش و خداوند بدست آورید. بعقیده او علم مثبت، نه آفرینش میدهد و

نه تولید خودبخود؛ وحق هم با او است؛ زیرا تصویری که او از معنای آفرینش دارد مورد تأیید علم قرار نگرفته است، و من اضافه میکنم و میگویم: تصویری که پی بر روسو و همه دانشمندان دیگر همقطار او از معنای آفرینش دارند، بسا بر همین محکم غیر قابل تردید فلسفی ثابت شده که محال و ممتنع است و از لا و ابداً واقع نشده و واقع نخواهد شد، آن تصور از معنای آفرینش مبنی بر گزاف و صدقه است، در صورتیکه خلقت الهی جز از مجرای سنن معین و قطعی، خواه آنکه بر ما معلوم باشد یا مجهول، صورت نمیگیرد.

در اینجا دو سؤال هست: یکی اینکه: ممکن است خواننده محترم چنین تصور کند که پی بر روسو و دیگران زبان علم هستند و آنچه علم بآن رسیده بیان کرده و توضیح داده اند، پس این ایرادها بمنزله ایراد بر پیشروی علم است.

باید تأکید کنم که آنچه بعنوان نمونه ذکر شد، برای این بود که نشان بدهم آنچه این فرضیه‌ها را باین شکل و باین صورت در آورده، مشاهدات مثبت و تجربیات عینی نیست، جریان تجربیات علمی را بشکل دیگر و تعبیر دیگر هم میتوان بیان کرد، تصور مخصوص دانشمندان در معنا و مفهوم آفرینش و طرز تفکر فلسفی خاصی که براذهان آنها حکومت میکرده موجب شده که در طول تاریخ علم، مسائل بالا بآن شکل و بآن صورت طرح و بیان شود؛ همواره نوع تصور این دانشمندان در معنا و مفهوم آفرینش یک نوع تصور یهودی بوده و طرز تفکرشان در باب خداوند، طرز تفکر منفی بوده که در مقاله قرآن و مسئله ای از حیات بیان شد. یعنی خداوند

را در میان مجهولات خود جستجو می کرده اند .

خواننده محترم از اینجا باید حدس بزند که چرا مکتب مادی در اروپا آنقدر رواج و شیوع پیدا کرد؟ آن منطق غلطی که در مسائل الهی بر افکار عموم دانشمندان حکومت می کرده سزاوار بوده که از اول محکوم بشکست و فنا بوده باشد .

اینجانب حقیقتاً وقتی که جریان تاریخ علم را در قرون جدید کم و بیش مطالعه می کند و متوجه رنگ مخصوصی که فقط طرز تفکر فلسفی خاص دانشمندان ، بجریان پاک و پاکیزه علم داده است میشود ، سخت متأثر و افسرده میشود و آرزو میکند که ایکاش دانشمندان بآن طرز تفکر فلسفی عالی که در طول چهارده قرن در دامن قرآن کریم رشد یافته آشنا بودند - آشنائی صحیح و کامل - و آب زلال علم را با آن طرز تفکر یهودی مگردن می کردند . مخصوصاً آنوقت بر تأثیرش افزوده میشود که همی بیند جوانهایی که تازه بعلم آشنانشده اند و قدرت تجزیه و تحلیل ندارند و جریان علم را آمیخته با آن طرز تفکر آلوده کننده در کتب فلسفی جدید و یادرتواریخ علوم و حتی در کتب کلاسیک میخوانند ، یکباره چنین معتقد میشوند که فرضیه خلقت و آفرینش و وجود خداوند ، یک فرضیه ای است که سالهاست در اثر مشاهدات علمی باطل شناخته شده ، اینطور پیش خود فکر می کنند که فرض خلقت و خالق تنها در ظلمت تقالید پدران موجود است و اما در روشنائی علم از آن اثر و خبری نیست .

سؤال دیگری که ممکن است خواننده محترم بکند اینست که:

آنچه منشأ شده که آن طرز تفکر مخصوص برای دانشمندان پیدا

شود تعبد بمندرجات سفر تکوین است ، نه يك طرز تفکر فلسفی مخصوص که ما از آن بطرز تفکر یهودی تعبیر میکنیم .

شك نیست که مندرجات سفر تکوین تأثیر زیادی داشته ، ولی حداکثر اینست که در سفر تکوین کیفیت آفرینش بطرز مخصوصی بیان شده ، در سفر تکوین اینمطلب که نیامده که اگر بغیر اینصورت موجودات بوجود آمده باشند ، خلقت و آفرینش معنا ندارد ، اساساً نحوه تصور و طرز تفکر مخصوص در معنا و مفهوم آفرینش چیزی نیست که سفر تکوین بتواند بدهد . جریان طرز تفکر دانشمندان در اینباب نشان میدهد که همه دانشمندان چه الهی و چه مادی نمیتوانسته اند ، در معنای آفرینش جزبان نحو فکر کنند .

ماهی بینیم بعد از آنکه کیفیت خلقت و آفرینش را از سفر تکوین نپذیرفتند ، باز هم طرز تصور دانشمندان در معنای خلقت و آفرینش عوض نشد . پس معلوم میشود علت دیگری در کار بوده ، بعقیده ما آن علت ، شیوع طرز تفکری است که مخصوص یهودیان است و ناشی از علم کلام یهودی است ، نه از سفر تکوین ، بعلاوه نبودن طرز تفکر روشن و منطقی صحیحی که از مختصات پرورش یافتگان درس قرآن کریم است .

در مجله سخن شماره آذرماه ۱۳۳۸ که قبلاً هم اشاره شد ، بعد از آنکه نظریه کوویه را راجع به کاتاسترو فیسم (نظریه سوانح و انقلابات ارضی) نقل میکنند میگوید :

«خالی از تفریح نیست تذکر داده شود

که لوی، آگاسیس (یکی از شاگردان و پیروان کوویه) یکی دیگر از مخالفان نظریه تکامل؛ برای آنکه بتواند، تغییرات و تکامل جانداران را که از روی فسیلهای آنها مشهود است، با نظریه ثبوت انواع توجیه کند؛ باظهار نظریه عجیبی دست زده است که در نوع خود بی نظیر و اگر درست دقت شود؛ کفر محض است؛ آگاسیس علت کمال جانداران هر دوره ای را نسبت بدوره قبل یا بعبارت دیگر تکامل تدریجی آنها را معلول تکاملی میداند که در فکر خالق متعال از دوران اول تا اکنون حاصل شده است.

از اینجا میتوان دانست که آنفکر یهودی تاچه اندازه بصورت يك اصل موضوع فلسفی - نه بصورت يك اصل تبعیدی دینی- در افکار رسوخ داشته که تصور وقوع تکامل در فکر خداوند از تصور وقوع خلقت تدریجی برای يك نفر دانشمند آسان تر و قابل هضم تر بوده است. آیا مسئله انقلابات ارضی هم در سفر تکوین بوده است؟! آیا در سفر تکوین بوده که در علم خداوند تدریجاً تکامل پیدا میشود!!!

تا تمام